

بیست و پنجمین سالگرد اعتصاب تاریخی معدنچیان انگلستان

مراد عظیمی

چهارشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۸۷

در سال ۱۹۸۴، معدنچیان انگلستان برای دفاع از شغلشان دست به اعتصاب نامحدود زدند و به مدت یک سال با دولت سرمایه داری انگلستان جنگیدند.

در ۴ مه سال ۱۹۷۹، دولت دست راستی خانم تاچر به قدرت رسید. در این زمان سرمایه داری انگلستان در یک بحران عمیق اقتصادی فرو رفته بود. رکود تولید، کسری بودجه، کسری موازنه صادرات و واردات، و تنزل قابل ملاحظه ارزش پوند دولت "حزب کارگر" را واداشت که همچون کشورهای جهان سوم آن زمان دست گدایی به سوی صندوق بین المللی پول دراز کند. از سوی دیگر، طبقه کارگر دوره ای از روحیه تعرضی بعد از پایان جنگ جهانی دوم را تجربه می کرد. معدنچیان، در سال ۱۹۷۴، تلاش دولت محافظه کار ادوارد هیث برای تصویب قوانین ضد اتحادیه ی- در حقیقت ضد کارگری- را خنثی کرده و دولت را به زیر کشیدند. پیشتر، تلاش دولت حزب کارگر برای تصویب قوانین ضد اتحادیه ای شکست خورده بود. از آن زمان که کنگره اتحادیه های کارگری اعتصاب عمومی ۱۹۲۶ را به طبقه سرمایه دار فروخت و اعتصاب معدنچیان را به شکست کشاند پنجاه سال می گذشت. اکنون معدنچیان دوباره اعتماد به نفس یافته و روحیه تهاجمی کسب کرده بودند.

مارگارت تاچر با برنامه چرخش از اقتصاد مختلط- دولتی و خصوصی- به اقتصاد خصوصی یا مکانیسم بازار آزاد به قدرت رسید. موفقیت حزب محافظه کار در عملی کردن پروژه بالا منوط به شکست دادن طبقه کارگر و بستن کارخانه ها بود. تاچر با صلابت خطاب به حزب کارگر و اتحادیه های کارگری رفرمیست- و در راس آن ها کنگره اتحادیه های کارگری- می گفت کارخانه ای که ضرر می کند باید درش را بست. حزب کارگر و اتحادیه های کارگری جوابی به این چالش دولت محافظه کار و طبقه سرمایه دار نداشتند. اما، برای شکست طبقه کارگر، مارگارت تاچر در دو مورد به حمایت رهبری اتحادیه ها و حزب کارگر نیاز داشت: یکم، تصویب قوانین ضدکارگری و دوم، بستن کارخانه ها و اخراج میلیونی کارگران.

وقتی، در سال ۱۹۸۴، دولت تاچر با دسیسه و تحریک موجب شروع اعتصاب تاریخی معدنچیان شد، طرح و برنامه برای مقابله و شکست معدنچیان از قبل مهیا شده بود. هو جفری (Howe Geoffrey) یکی از رهبران حزب محافظه کار، چند سال پیشتر، استراتژی شکست دادن معدنچیان را در مقاله ای منتشر کرده بود. متأسفانه رهبری اتحادیه معدنچیان و آرتور اسکارگیل این سند را یا ندیدند و یا نسبت به آن بی توجهی کردند. این سند روی دلایل شکست دولت ادوارد هیث از معدنچیان انگشت گذاشته بود و به نتایج زیر می رسید :

۱- در خلال اعتصاب، باید برای تامین سوخت نیروگاه های برق به اندازه کافی ذغال ذخیره می شد.

۲- معضل همبستگی رانندگان لوکوموتیوهای حمل ذغال با معدنچیان باید حل می شد.

۳- باید از اسلحه قوانین سرمایه داری استفاده می شد. به این ترتیب، دولت محافظه کار می بایستی هم قوانین ضد کارگری تصویب می کرد و هم از قوانین جاری علیه اعتصاب استفاده می نمود. آغازگر تصویب قوانین ضد کارگری، پیشتر از تلاش ناموفق ادوارد هیث، خانم باربارا کاسل، وزیر کار به اصطلاح دست چپی از حزب کارگر، در سال ۱۹۶۹، پیش نویس لایحه ضد کارگری 'به جای کشمکش، In place of strife' را انتشار داده بود. ولی عدم همراهی کنگره اتحادیه های کارگری، و در حقیقت مخالفت طبقه کارگر پیش نویس را با شکست مواجه کرده بود. در خصوص بهره گیری از قوانین جاری موردی را مثال می آورم. استفاده از پیکت سیار یا 'فلاین پیکت، Flying Picket'، برای اعتصاباتی نظیر اعتصاب معدنچیان، که فراتر از یک کارگاه یا کارخانه بود، اهمیت حیاتی داشت. در صورتی که کارگران بخش های دیگر همان صنعت اعتصاب را شکسته و به اعتصاب نمی پیوستند، اعتصابیون برای به تعطیل کشاندن آن بخش ها از پیکت سیار استفاده می کردند. معدنچیان می بایستی اسلحه پیکت سیار را در دو جبهه به کار می گرفتند: یکم) علیه رانندگان اعتصاب شکن، که ذغال را از دیوها به نیروگاه های برق حمل می کردند. دوم) مانع کار معدنچیان اعتصاب شکن اقلیت در معادن 'ناتینگ هام، Nottingham' می شدند. در اعتصاب معدنچیان، پلیس به ضرب قانون سد معبر! اتومبیل های معدنچیان پیکت سیار را- از روی قراضه بودن اتومبیل و قیافه های معدنچیان - شناسائی کرده و آن ها را متوقف می کرد.

۴- با توجه به این که رانندگان لوکوموتیو در همبستگی با معدنچیان از حمل ذغال خودداری می کردند، باید از رانندگان اعتصاب شکن غیر اتحادیه ای برای ایجاد یک ناوگان کافی از کامیون های شخصی استفاده می شد. (دولت به این رانندگان خصوصی دستمزدهای بسیار بالا داد). برای جلوگیری از حمله پیکت به کامیون ها، با نصب یک توری- از سیم کلفت- در اطراف و جلو کامیون از آن چیزی شبیه یک زره پوش ساخته شد.

۵- در صورت عدم تکافوی ذغال ذخیره شده، باید امکان ورود ذغال از خارج فراهم شود. آری، از کشور لهستان ذغال وارد کردند- فراموش نشود که در آن زمان لهستان بخشی از اردوگاه به اصطلاح سوسیالیستی بود و هنوز متلاشی نشده بود.

۶- باید از قهرمان پروری جلوگیری می شد. موضوع این بود که دولت ادوارد هیث، با زندانی کردن چهار نفر از رهبران باراندازان در اعتصاب عمومی سال ۱۹۷۴، زمینه ساز یک مبارزه فراگیر موفقیت آمیز برای آزادی فعالان کارگری شد. گفتنی است که همان دادگاهی که فعالان بارانداز را زندانی کرده بود، طبق ماده قانونی نامعلومی آن ها را آزاد کرد. با این تجربه، و با شروع اعتصاب معدنچیان، دولت تاچر اگرچه دارای مالی اتحادیه معدنچیان را ضبط کرد- که باعث فشار مالی شدید به معدنچیان شد- ولی رهبران اتحادیه و مخصوصاً آرتور اسکارگیل را دادگاهی و زندانی نکرد.

۷- باید از نیروی قهر فیزیکی پلیس، فعالیت تخریبی و جاسوسی شعبه اطلاعات پلیس و 'سازمان امنیت، ام آی فایو، MI 5' استفاده می شد. قهر، خشونت، توحش و سرکوب پلیس چنان نفرتی در تمام دهکده های معدنچیان ایجاد کرده بود که بعد از شکست اعتصاب، پلیس ریاکارانه در دهکده های معدنچیان غرفه هایی تشکیل داد و سعی کرد محبت خانواده های معدنچیان را جلب کند. 'سازمان امنیت، ام آی فایو، MI 5' تا درون کمیته رهبری اتحادیه رخنه کرده بود، وزنی از اعضای رتبه بالای سازمان امنیت، که عهده دار رهبری این طرح بود، بعد از شکست

معدنچیان، به پاس خدماتش به سرمایه داری انگلستان، اولین زنی شد که به ریاست سازمان امنیت انگلستان منصوب گردید.

۸- باید از وسایل ارتباط جمعی، مطبوعات، رادیو و تلویزیون استفاده می شد. ورق پاره 'سان، Sun' با نوشتن اکاذیب و تحریف واقعیات، به اسلحه وحشتناکی علیه مبارزه معدنچیان تبدیل شده بود. این ورق پاره، عکس آرتوراسکارگیل را در هیات هیئتلر چاپ کرد. در یکی از سخنرانی های معدنچیان، یک فعال معدنچی به حامیان اعتصاب می گفت یکی از بزرگ ترین مشکلاتمان مقابله با مطبوعات است، ما نمی دانیم با این چکار کنیم.

۹- بالاخره و شاید مهم تر از اقدامات بالا، دولت تاجر بعد از حملات مداوم به جنبش کارگری، بستن کارخانه ها و بیکار کردن میلیونی کارگران، از یک سو، یک فضای روانی شکست و ناامیدی را به طبقه کارگر تحمیل کرد. این روحیه به وجود آمد که مقاومت ثمری ندارد. و از سوی دیگر، معدنچیان عملا در میدان مبارزه تنها ماندند.

شرایط کار و محل زندگی معدنچیان

۱- شرایط کار

نیاز به شرح ندارد که کار معدن خطرناک ترین و شاق ترین کار است. هر بار که معدنچی به زیر زمین می رود، همانند این است که گام در کام مرگ می گذارد. این شرایط، هم به قدرت بدنی و هم روحیه قوی نیاز دارد. این دو خصیصه را می توان با دو مثال از کتاب 'تاریخ معدنچیان نورثامبرلند و دارم، Northumberland and Durham' نوشته 'ریچد فین، Richard Fyne' ۱۸۷۳، نقل کرد. فین می نویسد کار در معدن آن چنان سخت و محیط زیر زمین آن قدر گرم بود که کفش معدنچی از عرق پر می شد. توگویی انسان از جوی آبی عبور کرده و کفش اش پر از آب شده است. کتاب داستان دیگری را تعریف می کند: یک بار در ریزش معدن، پنج انگشت دست یک معدنچی بین دو قطعه سنگ بزرگ گیر می کند. قبل از این که کل معدن ریزش کند، رفیقش فرصت کوتاهی برای نجات او داشته است. نا امید از بیرون کشیدن دست رفیقش از زیر سنگ، مته را روی انگشتان گیر کرده او می گذارد و یک به یک انگشتانش را قطع می کند.

۲- محل زندگی

معادن ذغال تا مقطع دولتی کردن آن ها در بعد از جنگ جهانی دوم، خصوصی بودند. صاحبان معادن، از چند قرن پیش، در نزدیکی معادن ذغال سنگ مسکن یا بیغوله هایی برای معدنچیان ساخته بودند و اجاره ای گزاف بابت سکونت از معدنچیان می گرفتند. این اماکن به دهکده های معادن مشهور شدند. در مقطع اعتصاب تاریخی معدنچیان، بود و نبود این دهکده ها از مدرسه و معلم، مغازه، پست خانه، پاپ- معادل قهوه خانه- مغازه نان فروشی و... وجودشان به معدن و کار معدنچی بستگی داشت. بنابراین روح همبستگی در دهکده های معادن بالا بود. به این دلیل، در اعتصاب معدنچیان، کل ساکنان دهکده با اعتصاب ابراز همبستگی کرده و فعالانه به سهم خود به اعتصاب یاری می رساندند. شکست اعتصاب معدنچیان همه را در کام بیکاری و فقر فرو می برد.

صف بندی نیرو های متخاصم

همچون صف آرایی تاریخی لژیون های کراسوس، کنسول روم برده دار، در مقابل سپاه برده ها به فرماندهی اسپارتاکوس، دولت سرمایه داری انگلستان با تمام قدرتش، آگاه به منافع طبقاتی، در مقابل ۵۷۰۰۰ معدنچی مصمم،

دلیر، ولی با افق محدود سندیکالیسم، به رهبری آرتور اسکارگیل، صف آرایی کرده بود. اولی، با آگاهی طبقاتی، می دانست اگر جنگ را ببازد، تمام رشته ها پنبه می شود، دوباره طبقه کارگر اعتماد به نفس پیدا می کند، بحران سرمایه داری تعمیق می یابد و... دومی، آرمان یا هدف بس نازلی را در شعار 'شغل، نه حق بیکاری'، Coal not dole فرموله کرده بود. با این شعار، اگر معدنچیان می باختند، حق بیکاری زیر خط فقر نصیبشان می شد. از طرف دیگر، این شعار فرقه گرایانه بود، چون که مشکل کل طبقه را مطرح نمی کرد. شعار صحیح تاکتیکی، 'شغل یا تامین یک زندگی انسانی' بود. این شعار پژواک طبقاتی می یافت- کسانی بودند که این شعار را درحاشیه مطرح می کردند. اتخاذ این شعار برای کارگران شاغل و بیکار ترجمان این معنا می شد که معدنچیان نه برای دفاع از شغل و زندگی خود، بلکه برای منافع کل طبقه کارگر مبارزه می کنند.

بنابراین، نبود آگاهی طبقاتی ضعف اصلی معدنچیان بود. اتحادیه معدنچیان یک نهاد اقتصادی بود، ونه سنگر مبارزه اقتصادی-طبقاتی. آقای آرتور اسکارگیل، رهبر معدنچیان و عضو حزب کارگر، یا حزب سوسیال دموکرات انگلستان، حامل همان افق رفرمیسم سرمایه داری این حزب بود. با این نگرش، با شروع اعتصاب، دهکده ها و معادن به دست معدنچیان افتاد. نه رهبری و نه معدنچیان فراگیر، این وضعیت نوین را درک نکرده و نمی توانستند درک کنند. چهار سال پیش از آغاز اعتصاب معدنچیان، در مبارزه علیه بسته شدن کارخانه ها، کارگران کارخانه هایی را تصرف کردند. به دو مورد اشاره می کنم. در اسکاتلند، کارگران کاترپیلار، سازنده تراکتور، لودر و ماشین های راه سازی، کارخانه را اشغال کرده و تولید را ادامه دادند. حتی آن ها یک دستگاه لودر را به مردم قحطی زده حبشه هدیه دادند. بعد از مدتی دادگاه حکم داد که تصرف کارخانه غیرقانونی است، و حرکت کارگران شکست خورد. در یک کارخانه تولید موتورهای الکتریکی در منچستر، کارگران در مبارزه علیه بسته شدن کارخانه، آن را تصرف کرده و مانع خروج ماشین آلات از کارخانه شدند. در اینجا، پلیس با حيله از طریق هوائی و با هلیکوپتر شبانه موتورها از کارخانه خارج کرد.

درحالی که تاچراز ابتدای انتخاب به نخست وزیری پیگیرانه به بستن کارخانه ها از جمله بیشترین تعداد کارخانجات فولاد سازی ادامه داد، عقل سلیم حکم می کرد که به جای مبارزات تک تک کارخانه ها، یک مقاومت دسته جمعی سازمان داده می شد. انتظاری این چنینی از اتحادیه ها توهمی بیش نبود. آرتور اسکارگیل و سایر رهبران اتحادیه و معدنچیان دست روی دست گذاشتند تا نوبت سلاخی آن ها فرا رسید.

آغاز اعتصاب معدنچیان

کسی که شجاعانه به استقبال مرگ می رود ستایش انگیز است، ولی به گفته ای مبارزه کارگری که به رغم دیو بیکاری و فقر خود و فرزند و همسرش و تصاحب منزل رهنی اش توسط بانک رهنی و در یک کلام به رغم از بین رفتن هستی اش همچنان در میدان نبرد می رزمد، ستایش انگیزتر است. با شروع اعتصاب معدنچیان، دولت صندوق مالی کارگران- پشتوانه مالی اعتصاب- را ضبط کرد. در خواست آرتور اسکارگیل از کنگره اتحادیه های کارگری برای دادن ۷۰ پنس کمک مالی- کمتر از یک پوند- برای هر هفته، به هر یک از اعضای اتحادیه ها رد شد. بهانه این آقایان آن بود که آرتور اسکارگیل، بدون رجوع به رای گیری، دستور اعتصاب داده بود. اعتصاب غیرقانونی بود، و اتحادیه ها قانون را نقض نمی کنند. از نظر آن ها، آرتور اسکارگیل و معدنچیان دموکراسی را

لگدمال کرده بودند!! ولی، رهبران کنگره اتحادیه های کارگری دموکرات های کاذب بودند. ۵۷۰۰۰ نفر، اکثریت معدنچیان، به جز اقلیت معدنچیان ناتینگهام- تحت رهبری خائن- دست از کار کشیده و اعتصاب کرده بودند. دموکرات های واقعی این ها بودند. معدنچیان معنای واقعی دموکراسی را به عمل درآورده بودند.

با پشت کردن کنگره اتحادیه های کارگری به معدنچیان، اینان جمع آوری کمک مالی را سازمان دهی کردند. این اقدام خود بستری برای حمایت از اعتصاب معدنچیان فراهم کرد. گروه های گوناگون همبستگی با معدنچیان تشکیل شد. هنرمندان کنسرت برگزار کرده، آوازه های در حمایت از معدنچیان ساخته و اجرا کردند. گذشته از حمایت داخلی، در همبستگی بین المللی با معدنچیان کمک های مالی از خارج کشور دریافت شد. گرچه این وجوه چندان قابل توجه نبود. یکی از ضعف های اتحادیه گری، تفکر مرد سالاری و عدم توجه به نقش زنان بود. جنبش زنان حامی معدنچیان، یک ابتکار تاریخی در اعتصاب معدنچیان و طبقه کارگر جهان بود. جنبش زنان حامی معدنچیان، نه ابتکار اتحادیه یا مردان معدنچی برای سازماندهی زنان، بلکه ابتکار خود زنان بود، که دور هم جمع شده و تصمیم گرفتند برای کمک به همسرانشان دست به دست هم داده و خیز بردارند. آن ها وسیع ترین حمایت معنوی و مالی را برای اعتصاب موجب شدند. وقتی، در یک متینگ، یک معدنچی دید همسرش سخنرانی می کند، هم حیرت کرد و هم خوشحال شد. رفت و در پایان سخنرانی او را بغل کرد و بوسید. در واقعه ای دیگر، یک زن معدنچی تازه در امتحان رانندگی قبول شده بود. او برای خرید اتومبیل پول پس انداز کرده بود. می گفت، وقتی دیدم ما در اعتصابیم و اعتصاب به کمک مالی نیاز دارد و اگر پول نباشد معدنچیان با دیو گرسنگی روبرو می شوند، قبولی امتحان رانندگی و خرید اتومبیل را فراموش کردم و تمام پولم را به صندوق اعتصاب دادم. فرزندان معدنچیان جبهه دیگری از حمایت از پدرانشان را باز کردند. آن ها با افتخار دگمه های اعتصاب را به سینه هایشان سنجاق کردند. وقتی از آن ها سؤال می شد چرا این دگمه ها را به سینه زده اند، جواب می دادند پدرانمان در اعتصابند...

با پایداری و ادامه اعتصاب، گذشته از تمام تمهیدات دولت که در بالا برشمردیم، چون حمله پلیس سوار، ضرب و جرح معدنچیان، زندانی کردن بیش از هزار نفر از فعالان معدنچی و...، اکنون دولت سرمایه داری انگلستان اسلحه دیگری را از زرادخانه اش بیرون می آورد. این اسلحه، حيله کثیف استفاده از واقعه به اصطلاح چوب دزدی کشاورز پروسی در اوائل دهه ۱۸۴۰ بود. سرمایه داری انگلستان می خواست علاوه بر گرسنگی، سرمازدگی را نیز به معدنچیان هدیه کند. برای قرن ها، معدنچیان برای سوخت و پخت و پز و گرم کردن منزل از معدن ذغال می آوردند. ناگهان معدنچی مسنی را به جرم دزدیدن ذغال از معدن دستگیر و دادگاهی کردند. در دفاعش در مقابل رئیس بی دادگاه، معدنچی رویش را به طرف پنجره کرد و گفت: پدرم و پدر بزرگم آنجا در قبرستان آرمیده اند. آن ها زندگی شان را به معدن ذغال دادند، چنان که من داده ام. آن معدن مال ماست آقای رئیس. شما می گوئید من دزدم؟! اعتصاب معدنچیان بعد از یک سال حماسه آفرینی شکست خورد. سرمایه داری انگلستان موفق شد که غالب صنایع تولیدی را تعطیل کند. بدین ترتیب جاده خصوصی سازی یا مکانیسم بازار آزاد در دهه ۱۹۸۰ گشوده شد.

مراد عظیمی- ۰۸/۰۳/۰۹

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

www.hamaahangi.com

khbitkzs@gmail.com